

بازتاب اندیشه‌های حکیمانه علی (ع) در حدیقه سنایی

دکتر اسحاق طغیانی*

چکیده

آنچنان که می‌دانیم، ادبیات پربرابر فارسی دری از آغاز پیدایش تحت تأثیر شدید معارف نیرومند اسلامی قرار داشت و بخصوص آثار ادبی ایرانی برتر، با بهره‌مندی از این معارف فراگیر و غنی توانست جایگاهی محکم را در فرهنگ ایران و جهان از آن خود نماید.

همچنین می‌دانیم که افکار و اندیشه‌های عالمانه و الهی مولای متقیان - که بخش‌هایی از آن توسط سید رضی با عنوان **نهج البلاغه** به جهان علم و ادب ارائه شده است - از منابع مهم و اصیل فرهنگ اسلامی به حساب می‌آید و چنان که تاریخ گواهی می‌دهد همواره مطمح نظر حکیمان و متفکران ایرانی و اسلامی در دوره‌های مختلف بوده است.

از میان این حکیمان، حکیم سنایی عارف و اندیشمند توانای دوره‌های نخستین ادب پارسی است که از استوانه‌های نیرومند این عرصه به حساب می‌آید و از جمله کسانی است که به جهات علمی، ادبی و عرفانی از چشمه زلال سخنان متعالی خداوند سخن و معرفت بهره‌مند شده است.

* - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

در این مقاله سعی شده است بعد از ارائه مقدمه‌ای تحلیلی، به صورت اجمالی و مستند نشان داده شود که سنایی به عنوان یک شاعر و اندیشمند برجسته در اثر ارجمند خود **حدیقه**، در بسیاری از موارد به سخنان حضرت امیر توجه داشته است و در اوضاع نامساعد آن زمان که ابراز برخی از عقاید اتهام رافضی بودن را در پی داشت، تا جایی که امکان داشته، با تمجید و تعریف آن، سخنان گهربار حضرت را برای تحکیم افکار و عقاید خود به کار گرفته است.

واژه‌های کلیدی

علی(ع)، سنایی، نهج البلاغه، حدیقه، سید رضی، بلاغت، احادیث اسلامی.

مقدمه

بی‌تردید یکی از مشخص‌ترین و بارزترین ویژگیهایی که از دیرباز تاکنون در متون ادبی فارسی - اعم از نظم یا نثر - برجستگی دارد، تأثیرپذیری از قرآن، حدیث و معارف اسلامی است. این ویژگی تا آنجاست که گاه احساس می‌شود متون ادبی بیشتر از آنکه رنگ ادبی داشته باشد، درس قرآن و حدیث و اخلاق اسلامی است و جنبه‌های گوناگون معارف اسلامی در پهنه گسترده آن موج می‌زند. اگر چه در دوره‌های نخستین ادبیات پارسی دری، این ویژگی ممکن است کمتر جلوه کند و به جهت کم تجربه بودن گویندگان و نویسندگان و سره بودن زبان پارسی، مفاهیم فرهنگ اسلامی نماد کمتری داشته باشد، اما در دوره‌های بعد، بویژه قرن پنجم به بعد، با گذشت زمان و تغییرات سیاسی - تاریخی و تأثیرگذاری بر اجتماعیات و اخلاقیات، رواج و حضور معارف اسلامی و بخصوص قرآن و حدیث، در ادبیات بسیار چشمگیر و هویداست و به مرور زمان دامنه این تأثیرگذاری بیشتر و بیشتر نیز می‌گردد.

با نگاهی اجمالی و گذرا به متون ادبی، بویژه در ادبیات عرفانی و تعلیمی درمی‌یابیم که ادبیات فارسی تا چه اندازه با این مفاهیم و معانی آمیخته شده است. صرف نظر از وجود ترجمه‌ها، تفسیرها و فرهنگ‌ها و قاموس‌های قرآنی که جایگاه خاص خود را دارد، با توجه به آثار بزرگان ادب فارسی از رودکی، کسایی، فردوسی، سنایی، ناصر خسرو، خاقانی، نظامی، سعدی، عطار، مولوی، حافظ و... تا به امروز، میزان تأثیر و اهمیت قرآن، حدیث و معارف اسلامی در ادبیات فارسی، کاملاً مشخص می‌شود. این اهمیت تا آنجاست که بزرگان ادب ما،

حتی برای تبحر و تفاخر ادبی، این آگاهی و دانستن را شرط لازم کار خود در این عرصه برمی‌شمرده‌اند و **چهار مقاله** نظامی عروضی سمرقندی، در مقاله: «ماهیت دبیری و مقدمات آن»، معلوم می‌کند که دانش و دانستن مضامین قرآن و حدیث، اساساً دستورکار مهم گویندگان و نویسندگان ادبیات سنتی ما بوده است و آشنایی مختصر با ادبیات فارسی معلوم می‌کند که این مجموعه گرانها جلوه‌های گوناگون فرهنگ و تمدن اسلامی را در خود تنیده و در بافته است؛ به طوری که اگر بخواهیم آن را از فرهنگ اسلامی جدا کنیم - اگر ممکن باشد - در حقیقت چیزی به عنوان ادبیات فارسی بر پای نخواهد بود.

تأثیر فرهنگ اسلامی بر شعر و ادب فارسی هم به لحاظ شکل و هم به لحاظ محتوا و مضمون بسیار است. در توجه به شکل که همان ظاهر سخن و سنجیدگی و استواری آن است، در دوره اسلامی از منبع مهمی چون قرآن الهام گرفته شده است. همین وجه در محتوا و مضمون نیز در مقیاس بسیار وسیعتر مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده است و اشاره به داستان پیامبران و تشبیهات و تمثیلات قرآنی همه حاکی از توجه گسترده مسلمانان؛ بویژه شاعران و نویسندگان به این سرچشمه فیاض و حیانی است.

پس از قرآن، بی‌شک احادیث و روایات اسلامی این مقام را دارد و بخصوص نهج‌البلاغه که مجموعه‌ای از خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های ادیبانه علی بن ابی طالب (ع) است، از ابتدا تاکنون چون چشمه‌ای حیات بخش بر ذهن و زبان خطیبان و شاعران و نویسندگان جاری بوده است و تأثیر آن را در منابع گوناگون ادبی می‌توان مشاهده کرد.

بحث

در این میان مجدود بن آدم سنایی، شاعر بزرگ قرن پنجم و ششم هجری که کاخ با عظمت و شکوهمند شعر پارسی بر شالوده شعر و شعور او استوار است و از حکیمان بزرگ عصر خود نیز به حساب می‌آید - و این از اشعار حکیمانه و عالمانه او بخوبی پیداست - نخستین شاعری است که قرآن و حدیث را با عمق و گستردگی فوق‌العاده در آثار خود به کار گرفت و بخصوص اثر ارجمند او **حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه** از این جهت بسیار درخور توجه و تأمل است و این اثر بی‌نظیر در ارتباط با تأثیرپذیری از کلام علی (ع) که بخشی از آن در **نهج‌البلاغه** تبلور یافته، از جایگاه ممتازی برخوردار است که متأسفانه در تحقیقات ادبی پارسی کمتر بدان پرداخته شده است.

از گفته‌های جاحظ، ادیب معروف قرن سوم هجری در کتاب **البيان و التبيين** برمی‌آید که در روزگار او سخنان فراوانی از علی (ع) در میان مردم پخش بوده است. همچنین مسعودی، مورخ معروف می‌نویسد: آنچه مردم از خطابه‌های علی (ع) در مقامات مختلف حفظ کرده‌اند، بالغ بر چهار صد و هشتاد و اندی است. علی (ع) آن خطابه‌ها را بالبدیهه و بدون یادداشت انشاء می‌کرد و مردم هم الفاظ آن را می‌گرفتند و هم عملاً از آن بهره‌مند می‌شدند (مطهری، 1361: 21).

گواهی دانشمند خبیری مانند مسعودی می‌رساند که خطابه‌های آن حضرت چقدر فراوان بوده است و طبقات مختلف مردم چقدر شیفته آنها بوده‌اند. البته، مسلم است که چند بعدی بودن شخصیت علی (ع) از جهت: زهد، موعظه، اجتماعی بودن، عرفان، علم، شجاعت و حماسه، زمامداری، ولایت، فرماندهی، حکمت، فضیلت، قضاوت، ادبیات و بخصوص بلاغت، الهیات و امثال آنها موجب می‌شد که سلیقه‌های گوناگون عرب و عجم، عام و خاص، دوست و دشمن مجذوب سخنان آن حضرت باشد و حتی دشمنی چون معاویه نیز به آن اعتراف کند.

در قرن چهارم هجری که بزرگانی چون: ابن بابویه (شیخ صدوق) (381-305 ه.ق)، شیخ مفید (413-336 ه.ق)، شریف مرتضی (436-356 ه.ق) و سید رضی (381-359 ه.ق) با اعتقادات شیعی میدان دار رونق علوم اسلامی بودند، با شیفتگی تمام بر دامنه ترویج افکار و آداب علوی می‌افزودند.

سید رضی (406-359 ه.ق) شاعر و ادیب برجسته این دوران، به خاطر همین شیفتگی بود که از زاویه فصاحت و بلاغت و ادبیات به سخنان مولا نگریست و در انتخاب خطبه‌های آن حضرت جنبه‌های بلاغت را در نظر گرفت و از این رو، نام مجموعه منتخب خود را -که شامل خطابه‌ها، دعاها، وصایا، نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت است- **نهج البلاغه** نامید. این سید بزرگوار و فرهیخته در مورد امیرمؤمنان می‌گوید: او آبشخور فصاحت و ریشه و زادگاه بلاغت است. اسرار مستور بلاغت از وجود او ظاهر گشت و قوانین آن از او اقتباس شد. هر گوینده سخن از او دنباله‌روی کرد و هر واعظ سخندانی از او مدد گرفت، ولی به او نرسید و از او عقب ماند، بدان جهت که بر کلام او نشانه‌هایی از دانش خدایی و بویی از سخن نبوی موجود است (مطهری، 1361: 16).

ابن ابی‌الحدید، از علمای معتزلی قرن هفتم هجری نیز اظهار می‌دارد: فصاحت را ببین که چگونه افسار خود را به دست این مرد داده و مهار خود را به اوسپرده است، نظم عجیب الفاظ را تماشا کن که یکی پس از دیگری می‌آیند و در اختیار او قرار می‌گیرند. مانند چشمه‌ای که خود به خود از زمین بجوشد. این مرد فصیح‌تر از سبحان بن وائل و قیس بن ساعده از کار درآمد... (همان، 21 و 23).

ویژگی خارق‌العاده بلاغی و ادبی کلام علی (ع) موجب شد که به غیر از سید رضی، دیگران نیز به جمع و حفظ سخنان گهربار آن حضرت مبادرت ورزند و مجموعه‌هایی چون: *غرر و درر آمدی*، *دستور معالم الحکم قضاعی*، *نثر اللئالی*، *حکم سیدنا علی (ع)* و امثال آنها نیز به وجود آید. در همین راستا فصحا، بلغا و نویسندگان نیز هر یک می‌کوشیدند با حفظ خطبه‌های آن حضرت قدرت بیان و ادب خود را تقویت کنند. عبدالحمید کاتب که در فن نویسندگی ضرب‌المثل است و گفته‌اند: نویسندگی با عبدالحمید شروع شد و با ابن عمید پایان یافت، و ایرانی‌الاصل و استاد ابن‌مقفع، دانشمند معروف و کاتب مروان بن محمد در اوایل قرن دوم هجری بود، گفته است: هفتاد خطبه از خطبه‌های علی (ع) را حفظ کردم و پس از آن ذهنم جوشید: و عبدالرحیم بن نباته، ضرب‌المثل خطبه‌های عرب در دوره اسلامی، اعتراف می‌کند که سرمایه فکری و ذوقی خود را از علی (ع) گرفته است (همان، 1361: 30 و 136).

بنابراین، سنایی نیز که از سرچشمه جوشان ادب، عرفان و حکمت و فرهنگ اسلامی نهایت بهره را برده است، بی‌تردید از سخن و اندیشه خداوندگار کلام - که به او ارادت خاص نیز داشته - برخوردار بوده است. از این جهت بن‌مایه‌های فکری و ادبی این شاعر گرانمایه را در اندیشه‌ها و سخنان آن حضرت و **نهج‌البلاغه** هم می‌توان پی گرفت.

در این مورد آنچه در آغاز امر در **حدیقه** خودنمایی می‌کند و نمی‌توان از آن چشم پوشید، تعاریف و توصیفات خالصانه و قابل توجهی است که سنایی از علی (ع) دارد. این شاعر ارجمند - صرف‌نظر از اعتقاد مذهبی او - مولای متقیان را از جهت مرتبه خلافت و هم از نظرگاه عرفانی - که مرشد و ولی والامقام همه عارفان است - شخصیتی برجسته، بارز و ستودنی می‌داند. از این روی در دید وی، علی (ع) کسی است که کمال فضل عالم را دارد و علمدار شجاع و شایسته‌ای است که صاحب علم رسول خداست و در این مقام به اسرافیل

سربلند و سرافراز می‌ماند که در کمال بردباری راه حرص و طمع را بر خود بسته و ابراهیم‌گونه، از همه چیز خود در گذشته و دست شسته است. این تاجدار شریعت که چشم مصطفی (ص) از رویش روشن است و بدین سبب، فرماندهی و امارت دین بدو تفویض گشته، کسی است که قرآن بر قلبش مکشوف شده و جبرئیل کلام آسمانی «لَا قَتَىٰ إِلَّا عَلَيَّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَفَّارِ» (مجلسی، 1363، ج 21، ص 40) را برای او به پیامبر اکرم تلقین کرده است. او دشمن کفر و کین و حافظ دین و ایمان است، و کسی است که باید صدها توصیف و تعریف دیگر را در نعت او سرود و در هر جای به عالیتین وجه ممکن به ستایشش پرداخت:

آن ز فضل آیت سرای فضول	آن علمدار و علم دار رسول
آن سرافیل سرفراز از علم	ملک الموت دیو آ از علم
آن فدا کرده از ره تسلیم	هم پدر هم پسر چو ابراهیم
مصطفی چشم روشن از رویش	شاد زهرا چو گشت وی شویش
آمد از سدره جبرئیل امین	لافتی کرده مر ورا تلقین
نایب مصطفی به روز غدیر	کرده در شرع مر ورا به امیر
سر قرآن بخوانده بود به دل	علم دوجهان شده ورا حاصل
به فصاحت چو او سخن گفتی	مستمع زان حدیث در سفتی
از در کفر گل بر آورنده	در دین را نگاهدارنده
لطف او بود لطف پیغمبر	عنف او بود شیر شرز نر...

(سنایی، 1359: 245-)

(247)

و از این فراتر:

صاحب صدر سدره ازل است	مونس فاطمه جمال علی است
-----------------------	-------------------------

(سنایی، 1359: 245-)

(247)

بر اساس این قبیل توصیفات، این شخصیت ارجمند، مقام برحق و بزرگواری است که باید ضمن پیروی از وی در هر جای از او مدد گرفت و همواره حقیقت دین را از او آموخت:

نه طلب زین ستوده دان نه هرب	که چنین آمد از حکیم عرب
صفت دوست از ره تحقیق	از علی بشنو ار نه ای ز ندیق

دوست نادان بود نباید سوخت باید این حکمت از علی آموخت
(سنایی، 1359):

(449)

بنابراین، سنایی در جای جای اثر برتر و ارجمندهش یعنی: **حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه**، مکرر و به مناسبت‌های گوناگون، از شخصیت، سخن، سیرت و کردار علی (ع) بهره برده و کمال استفاده را نموده است؛ چنانکه در مذمت دنیا- که هدف قرار دادن آن اساس تمام تباهی‌ها و انحرافات آدمی است- مستقیم به سراغ سخن امیرمؤمنان (ع) می‌رود و می‌گوید:
حیدری نیست اندرین آفاق دهد این گنده پیر را سه طلاق
(سنایی، 1359):

(470)

و در همین مقام می‌افزاید:
چرخ پیروی و خاک ره گذرش عقل زالی و عاشق نظرش
او ز بهر کمال بی‌بندی وز برای جمال خرسندی
خوانده برگنده پیروی و میری سه طلاق و چهار تکبیری
(سنایی، 1359):

(254)

و این همان سخن مشهوری است که مولا علی (ع)، در جایگاه دوری و پرهیز از دنیای فریبنده و فرسوده که هوادارنش را به بند تباهی کشیده، می‌گوید:
- یا دُنْیَا یا دُنْیَا اِلَیْکِ عَنّی، اَبی تَعَرَّضتِ؟! اَم اِلَیَّ تَشَوَّقتِ؟! لا حَانَ حِیْنُکَ هِیْهَاتَا عُرْی غَیْرِی، لا حَاجَهَ لِی فِیکِ. قَدْ طَلَّقْتُکِ ثَلَاثًا لا رَجْعَه فِیْهَا... (سید رضی، 1378: حکمت ش 77).

ای دنیا ای دنیا، از من دور شو! فرا راه من آمدی یا شیفته‌ام شده‌ای؟! مبادا که تو در دل من جای گیری! هرگز! برو و جز مرا بفریب! مرا به تو چه نیازی است؟ من تو را سه بار طلاق گفته‌ام و بازگشتی در آن نیست....

آن حضرت در توصیف ماهیت این دنیای فریبنده و رنگارنگ، که کودک صفتان کوتاه‌اندیش را می‌فریبد و از راه به در می‌کند، چنین می‌فرماید:
- «یا صَفْرَاءُ اِصْفَرِی ویا بَیْضَاءُ اَبِیضِی و عُرْی غَیْرِی» (میبیدی، 1339: 453).

این سخن در کلام هنرمندانۀ میدی چنین دلنشین جلوه کرده:
 «ای دنیا و ای نعیم دنیا، رو که تو عروسی آراسته‌ای و به انگشت عروسان پنجه شیران
 نتوان شکست. شو دیگری را فریب که پسر ابوطالب سر آن ندارد که در دام غرور آید» (همان).
 و در شعر سنایی نیز به گونه ای دیگر باز تاب پیدا کرده است:

کودک از زرد و سرخ نشکبید مرد را زرد و سرخ نفریبید
 (سنایی، 1359:

(254)

سنایی که به عنوان حکیمی حاذق و دانشمندی خبیر به علوم اسلامی عصر خود اشراف
 داشت، و بخصوص در حوزه کلام - که از دانشهای مطرح و رایج زمان او بوده است - با تسلط
 کامل به نقد آرای دیگران می‌پرداخته و جسورانه اظهار نظر می‌کرده؛ در بحث «شناخت حق و
 هستی» - که از اساسی‌ترین بحثهای اوست - از سخنان علی (ع) کمک می‌گرفته است؛ برای
 مثال، در توضیح احدیت و بی‌نیازی حضرت حق این گونه سخنانی دارد:

احدست و شمار ازو معزول صمد است و نیاز ازو مخزول
 آن احد نی که عقل داند و فهم و آن صمد نی که حس شناسد و وهم
 نه فراوان نه اندکی باشد یکی اندر یکی، یکی باشد
 (سنایی، 1359:

(64)

این قبیل سخنان یاد آور کلام نیرومند حضرت علی (ع) در **نهج البلاغه** است که طی آن
 ساحت حق را منزّه از تعبیرات و تاویلات شمارگونه و عدد مانند قلمداد کرده است:
 «الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّلَالُ عَلَىٰ وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ... لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ وَلَا تَحْجِبُهُ السَّوَاتِرُ... الْأَحَدُ لَا
 يَتَأْوِيلُ عَدَدًا وَ الْخَالِقُ لَا بِمَعْنَى حَرَكَهٍ وَ نَصْبٍ...» (سید رضی، 1378: خ 152)
 «سپاس خدایی را که به آفرینش - بندگان - خویش بر هستی خود راهنماست... [کسی که]
 حسها او را نتواند شناخت و پرده‌ها او را مستور نتواند ساخت... یکتاست نه از روی شمار، و
 آفریننده است نه با جنبش و تحمل آزار...»

البته، ادراک این مفاهیم فراتر از عقل و وهم و حواس محدود ماست و سنایی بارها به ناتوانی این قبیل ابزار محدود، اشاره کرده است:

هیچ دل را به کنه او ره نیست
دل عقل از جلال او خیره
عقل و جان از کمالش آگه نیست
عقل جان با کمال او تیره
نفس در موبکش ره آموزی است
عقل در مکتبش نو آموزی است
نیست از راه عقل و وهم و حواس
جز خدای ایچ کس خدای شناس
(سنایی، 1359:)

(61)

عز و صفش که روی بنماید
عقل کانجا رسید، پر بنهد
عقل را جان و عقل بر باید
عقل مانند ماست سرگردان
مرغ کانجا پرید، پر بنهد
عقل حقیقت توخت نیک بناخت
در ره کنه او چو ما حیران
عجز در راه او شناخت شناخت
کی توان بود کردگار شناس
با تقاضای عقل و نفس و حواس
از خدایی کجا شدی آگاه
گرنه ایزد ورا نمودی راه
(سنایی، 1359: 62)

که منبع این قسم سخنان را باید در **نهج البلاغه** جستجو کرد:

«...وَلَا تُقَدِّرُ عَظْمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ. هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتِ الْأَوْهَامُ لِنُدْرِكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ وَ حَاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبْرَأُ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ وَ تَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ وَ غَمَضَتْ مَدَاخِلَ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَاقُلَ عِلْمَ ذَاتِهِ رَدْعَهَا...» (سید رضی، 1378: خ 91)

«... و بزرگی خدای سبحان را با میزان خرد خود مسنج، تا از تباه شدگان مباشی. او توانایی است که اگر وهم ما چون تیر پیران شود تا خود را به سرحد قدرت او رساند، و اندیشه مبرا از وسوسه، بکوشد تا سمند فکرت به ژرفای غیب ملکوتش براند و دل‌های خود را در راه شناخت صفات او سرگشته و شیدا گرداند، و باریک‌اندیشی خرد بخواهد تا به صفات او نرسیده، ذات وی را داند؛ دست قدرت بازش گرداند...»

«كَيْفَ يَصِفُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِضُ عَنْ صِفَةِ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ.» (سید رضی، 1378: خ 112)

«آن که وصف آفریده‌ای چون خود را نتواند، صفت کردن خدای خویش را چون داند.»

«لَمْ يُطَلِّعِ الْعُقُولُ عَنْ تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَلَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ.» (سید رضی، 1378: خ49)

«خرد ها را بر چگونگی صفات خود آگاه نساخته و در شناخت خویش تا آنجا که باید پرده نینداخته.»

همچنین وهم که به گمان قدما، از حواس باطنی محسوب می شد و قدرتمندترین آنها به حساب می آمد، نیز در این مقام عاجز و درمانده است و از دید سنایی عنصری است مخلوق که ظرفیت لازم را برای ادراک ذات و صفات حق ندارد:

سست جولان ز عز ذاتش وهم تنگ میدان ز کنه وصفش فهم
جز خدای ایچ کس خدای شناس نیست از راه عقل و وهم و حواس
(سنایی، 1359:)

(61 و 62)

وهمها قاصر است از اوصافش فهمها هرزه میزند لافش
(سنایی، 1359:)

(63)

وهم و خاطر دلیل نیکو نیست هر کجا وهم و خاطر است او نیست
وهم و خاطر نو آفریده اوست آدم و عقل نورسیده اوست
(سنایی، 1359:)

(82)

همان عنصری که در این عرصه بارها ناتوانی آنها در **نهج البلاغه** مورد تاکید واقع شده است:
«- لَا يُدْرِكُ بُوْهَمٍ وَلَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ... لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ...» (سید رضی، 1378: خ182)

«نه وهم درک او تواند و نه فهم اندازه او داند... حواس بدو نتواند رسید و او را با مردمان نتوان سنجید...»

«- لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتُقَدَّرُهُ وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتُصَوِّرُهُ وَلَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُ فَتُحِسُّهُ...» (سید رضی، 1378، خ186).

«وهمها بدو نرسد تا او را در اندازه‌ای در آرد و اندیشه دور رس او را در نیابد تا صورتی از وی انگارد و حسها بدان نتواند رسد...»

پس او وجود مطلق است که با این گونه ابزار نمی‌توان به شناخت آن دست یافت، چون هیچ نشان و کم و کیفی برای ذات و صفت مقدسش در خور هیچ گونه تصویر و تصور و تشبیه و تشبیهی نیست و این در سخن سنایی و امیرمؤمنان یکسان معرفی شده است:

ذات او فارغ است از چوونی زشت و نیکو و درون و بیرونی
(سنایی، 1359):

(82)

«- الذی لیس لصفته حدٌ محدودٌ ولا نعتٌ موجودٌ ولا وقتٌ معدودٌ ولا أجلٌ ممدود»
(سید رضی، 1378: خ 1). صفت‌های او تعریف نشدنی و به وصف در نیامدنی، و در وقت ناگنجیدنی و به زمانی مخصوص نابودنی است.

«- ما وحده من کیفه ولا حقیقه اصاب من مثله ولا ایه عنی من شبهه» (سید رضی، 1378: خ 186).

«یگانه اش ندانسته، آن که برای او چگونگی انگاشته؛ و به حقیقت او نرسیده، آن که برایش همانندی پنداشته و نه بدو پرداخته، آن کس که او را به چیزی مانند ساخته...»
پس او بی‌مثل و ماندنی است که اساساً هیچ چیز در برابر او اصالت و جودی ندارد و اعتقاد به غیر از این، به شرک و دوگانه پرستی و تباهی اندیشه کشیده می‌شود:

هر چه را هست گفتی از بن و بار گفتی او را شریک هوش می‌دار
(سنایی، 1359):

(62)

«- شهاده کُلِّ موصوف أنه غیر الصفه. فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه ثناء...» (سید رضی، 1378: خ 1)

هر موصوف نشان دهد که از صفت جداست. پس هر که پاک خدای را با صفتی همراه داند، او را با قرینی پیوسته و آن که با قرینش پیوندد، دوتایش دانسته...
البته با عنایت حق تعالی و در صورت رهایی از تعلقات ظاهری و باطنی می‌توان به ساحت او نزدیک شد:

چون برون آمدی ز جان و ز جای پس بینی خدای را به خدای
(سنایی، 1359):

(66)

آن گونه که در سخنان خداوند معرفت نیز آمده است:

«... عَرَفْتُ اللَّهَ بِاللَّهِ وَ عَرَفْتُ مَا دُونَ اللَّهِ بِنُورِ اللَّهِ» (سراج، 1381: 65 و 104).

او خدایی است که مکان نیز ندارد و بر جایی استوار نیست، اما گروههایی چون مجسمه، بنا بر برداشت نادرست خود از برخی آیات قرآن، مانند آیه: «الرحمن علی العرش استوی» (طه، 5)، عرش را جایگاه حق تعالی می‌پنداشتند. بنابراین سنایی در نقد این نظر ضمن استدلال عقلی با استفاده از سخن و نقل امیرمؤمنان (ع) چنین می‌گوید:

لامکان گوی کاصل دین این است	سر بجنبان که جای تحسین است
کی مکان باشدش ز بیش و ز کم	که مکان خود مکان ندارد هم
با مکان آفرین مکان چه کند	آسمان گر بر آسمان چه کند
ای که در بند صورت و نقشی	بسته استوی علی العرش...
استوی از میان جان می‌خوان	ذات او بسته جهات میدان
هست در هر مکان خدا معبود	نیست معبود در مکان محدود

(سنایی، 1359: 64-)

(66)

سخنانی که نمونه‌های فراوان آن در **نهج البلاغه** و کلام نیرومند آن حضرت بروشنی هر

چه تمامتر موج می‌زند:

«- مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلامَ فَقَدْ اَخْلَى مِنْهُ» (سید

رضی، 1378: خ 1).

«آن که محدودش انگارد، معدودش شمارد و آن که گوید در کجاست؟ در چیزیش در

آرد، و آن که گوید فراز چه چیزی است؟ دیگر جای‌ها را از او خالی دارد.»

بخصوص این سخن که درباره عرش است و گویی در برابر اصحاب تجسیم و انتقاد از

تفکر نادرست آنان بیان شده است:

«انَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ اَظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ لَا مَكَاناً لِذَاتِهِ وَ قَدْ كَانَ وَ لَا مَكَانَ وَ هُوَ الْآنَ

علی ما کان» (علی «ع»: بغدادی، 1333: 200).

و سنایی هم با توجه به مضمون همین سخن، دشمنی روزگار(عرش) را با آن حضرت، از این بابت می‌داند که آن همام عالی مقام عرش را مکانی برای ذات خداوند ندانسته است و همین امر موجب می‌شود تا روزگار، در انتقامی سخت جگر گوشه او، حسین را به خاک و خون بکشد: دشمنی حسین از آن جسته است که علی لفظ لامکان گفته است (سنایی، 1359):

(65)

از نکات جالب توجه و مباحث مهم **نهج البلاغه**، سخنانی است که به قرآن و معرفی آن مربوط می‌شود و در فرازهای مختلف به صورتهای گوناگون در این مقام داد معنی داده شده است؛ مثلاً این مورد، که قرآن چون داروی شفابخش، تسکین دهنده دل‌های مجروح و آرام بخش سینه‌های پر درد است، جای جای **نهج البلاغه** را به خود اختصاص داده است:

«تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ». (سید رضی، 1378: خ 110)

«قرآن را بیاموزید که بهترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که دل‌ها را بهترین بهار است و از روشنی آن بهبودی خواهید که شفای سینه‌های بیمار است.

«ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ...» (سید رضی، 1378: خ 158)

«از قرآن بخواهید تا سخن گوید و هرگز سخن نگوید. اما من شما را از آن خبر می‌دهم. بدانید که در قرآن علم آینده است و حدیث گذشته و درد شما را درمان است...»

«...فَاسْتَشْفُوا مِنْ أَدْوَائِكُمْ.» (سید رضی، 1378: خ 176)

«...پس بهبودی خود را از قرآن بخواهید.»

«... وَ شِفَاءٌ لَا تُخْشَى اسْقَامُهُ.» (سید رضی، 1378: خ 198)

«... (قرآن) بهبودی است که در آن بیم بیماری نباشد.»

«... وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ.» (سید رضی، 1378: خ 193)

«... (متقین در خواندن قرآن)، داروی درد خود را به دست می‌آورند.

در این مورد، سنایی هم ضمن اختصاص بابی از **حدیقه** به معرفی، ستایش و توصیف

قرآن، این قبیل مفاهیم را مکرر بیان کرده است:

دل مجروح را شفا قرآن
دل پسر درد را دوا قرآن
(سنایی، 1359):

(171)

آیت او شفای جان تقی
رایتش درد و اندهان شقی
(سنایی، 1359):

(172، ب5)

دل مجروح را شفا روزیست
جان محروم را دوا روزیست
(سنایی، 1359):

(173)

قرآنی که در کلام حضرت، خود مفسر خود است:

«...وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا» (سید رضی، 1378: خ 18)

و(خدای سبحان) یاد آور شده است که بعض قرآن گواه بعض دیگر است.

و در سخن سنایی نیز:

سر قرآن قرآن نکو داند
زوشنو زانکه خود همو داند
(سنایی، 1359):

(174)

یکی دیگر از ویژگیهای برجسته سخن سنایی در **حدیقه**، پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی و تحلیل اوضاع عصر خود است که او چون اندیشمندی دردمند و متعهد به بیان آن می پردازد و شجاعانه سعی می کند ریشه های نابسامانیها را نشان دهد. در این زمینه نیز مقتدای او علی (ع) است: مثلاً در باب آشفته گیها و ناهنجاریهای آن روزگار - که به واسطه تغییر مداوم حاکمیتها و جریانهای سیاسی به وقوع می پیوست و بیشتر به حاکمان و والیان سست عنصر و کم اقتدار مربوط می شد - می گوید:

مُلک را شاه ظالم پردل
به ز سلطان عاجز عادل
(سنایی، 1359):

(555)

هر که انصاف از او جدا باشد
دد بود دد، نه پادشا باشد

(سننایی، 1359):

(515)

که این سنخ سخنان نموداری است برگرفته از کلام امیر سخن؛ آن جا که می‌فرماید:

- « و كان اهل ذلك الزمان (دوله بنی امیه) ذئاباً و سلاطينه سباعاً و اوساطه أكلاً... »

- «مردم این زمان گرگانند و پادشاهانشان درندگان و فرودستان طعمه آنان...»
(نهج البلاغه: خ 108)

سخنان حضرت امیر به گونه‌ای است که در بسیاری از موارد حکم مثل سایر را دارد؛ از

این قبیل:

- « سل عن الرفیق قبل الطریق و عن الجار قبل الدار » (نامه 31)

در این قبیل موارد نیز سنایی به سخنان آن حضرت بی‌توجه نبوده و در مقامات مختلف

آنها را برای بیان عقاید خود به کار گرفته است، مانند:

راه بی‌یار نیک نتوان رفت ورنه پیش آیدت هزار آگفت
(سننایی،

(1359):

در موارد زیر که در موضوعات مختلف: عبادت، خرد، دوستی و مرگ است، باز این نوع

هماهنگیها و همسوییها را در حدیقه و کلام مولا می‌توان بوضوح مشاهده کرد:

عبادت:

مرغ و حور از بهشت ابدان است نبود جز جمال ایزد قوت تو چه دانی که می‌چه گیری قوت آن که در بند حور و غلمان است چون گرفت از صفای صفوت قوت تو چه دانی بهشت یزدان چیست همچو بربط ز فسق و سیرت زشت	حکمت و دین بهشت یزدان است عاشقان را به جنت ملکوت در چنین دل کجا رسد ملکوت نیست خواجه که از غلامان است ملک را باز داند از ملکوت چه شناسی که جنت جان چیست چشمتان هست به هر هشت بهشت
---	---

(سننایی، 1359):

(428)

دوستان زو همه لقا خواهند در دعا زو همه رضا خواهند
(سنایی، 1359:)

(335)

«ان قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَاِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ،
وَاِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْاَحْرَارِ» (سید رضی، 1378: حکمت 237)
«مردمی خدای را به امید بخشش پرستیدند، این پرستش بازرگانان است، و گروهی او
را از روی ترس عبادت کردند و این عبادت بردگان است، و گروهی وی را برای سپاس
پرستیدند و این پرستش آزادگان است» (شهدی، 1378: 400)

علامت عاقل

مونس من در این چنین خانه خاطر تیز و عقل فرزانه
هر سخن کان به جای خود باشد کاتب الوحی آن خرد باشد
(سنایی، 1359:)

(727)

- «عَلَامَةُ الْعَاقِلِ هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ» (سید رضی، 1378: حکمت 235)

عقل راهنما و مخالف هوی

بر براق خرد نشین پیوست دور باش از هوای گاو پرست...
قوم موسی چو از براق خرد دور ماندند در گذرگه بد
از سمند هدی گسسته چو چنگ رخت ادبار بسته بر خر لنگ
(سنایی، 1359:)

(731 و 732)

- «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سَبِيلَ عَيْكَ مِنْ رُشْدِكَ» (سید رضی، 1378: حکمت

(421)

از خرد تو را این باید که راه گمراهی‌ات را از راه رستگاری‌ات، نماید (شهدی،

1378: ص 437).

- «...وَقَاتِلِ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ» (سید رضی، 1378: حکمت 424).

«با خرد خویش هوایت را بمیران.»

- «وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» (سید رضی، 1378: حکمت 211)

«او بسا خرد که اسیر فرمان هوست.»

یار بد

دوستی با مزاج بی‌خردی دور دور و هم ایدر است خودی
تا نباشی حریف بی‌خردان که نکو کار بد شود ز بدان...
یار بد همچو خار دان بدرست که همی دامنت بگیرد چست
با بدان کم نشین که بد مانی خو پذیر است نفس انسانی

«لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ وَيُوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ» (سید رضی، 1378: حکمت 293).

«همنشین بی‌خرد مباش که او کار خود را برای تو آراید و دوست دارد تو را چون خود نماید.»

«إِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ» (سید رضی، 1378: نامه 69)

از همنشینی با فاسقان پرهیز که شر به شر پیوندد (شهیدی، 1378: 354)

و لا تصحب أبا جهلٍ وإيَّاكَ وإيَّاهُ فكم من جاهلٍ اُردى حكيمًا حين آخاه
(علی «ع»: میسدی یزدی،

(1379)

دوست

دوست خواهی که تا بماند دوست آن طلب زو که طبع و خاطر اوست
بد کسی دان که دوست کم دارد زو بتر چون گرفت بگذارد
(سننایی، 1359:

(448)

«أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ بِمَا ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ» (سید

رضی، 1378: حکمت 12)

ناتوان‌ترین مردم کسی است که نیروی به دست آوردن دوستان ندارد و ناتوان‌تر از او

کسی بود که دوستی به دست آرد و او را ضایع گذارد.

مرگ

جز دو رنگی نشد ز مرگ هلاک مرد یک رنگ را ز مرگ چه باک
مجلس وعظ رفتنت هوس است مرگ همسایه واعظ تو بس است
مرگ را در سرای پیچ‌پایچ پیش تا سایه افکنند به بسیچ

زادگان چون رحم پردازند
سوی مرگ است خلق را آهنگ
جان پذیران چه بی نوا چه به برگ
پیش آن کس که قدر دین داند

سفر مرگ خویش را سازند...
دم زدن گام و روز و شب فرسنگ
همه در کشتی اند و ساحل مرگ
سرگذشت امل اجل خوانند
(سنایی، 1359)

(420)

«...بَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي انْ هَرَبْتُمْ اَدْرَاكُمْ وَانْ اَقَمْتُمْ اَحْذَكُمْ وَانْ نَسِيتُمْوهُ ذَكْرَكُمْ» (سید رضی، 1378: حکمت 203)

«بر مرگ پیشی گیرید که اگر از آن گریختید، به شما می‌رسد و اگر ایستادید، شما را می‌گیرد و اگر فراموشش کردید، شما را به یاد می‌آورد.»

... اَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَاِقْلَالِ الْعَفْلَةِ عَنْهُ... فَكَفَى وَاَعْظَمَ بِمَوْتِي عَايَتُهُمْ» (سید رضی، 1378: خطبه 188)

«شما را سفارش می‌کنم به یاد آوردن مردن و کمترین غفلت از آن... اندرز گوی شما بس مرده‌هایی که دیدید.»

نتیجه‌گیری

مقایسه اجمالی موضوعات مطرح شده در سخنان حضرت امیر (ع) و حدیقه سنایی که در اصل کتابی است تعلیمی، نشان می‌دهد سنایی شاعر آگاه، متفکر، متعهد و صوفی مسلک - که بنیان شعر عرفانی و تعلیمی ادب فارسی بر سخن غنی و وسیع او استوار است - در بسیاری از موارد به سخنان و گفته‌های آن حضرت نظر داشته و از آنها برای بیان عقاید دینی و عرفانی خود استفاده کرده است.

این توجه می‌تواند از جنبه‌های گوناگون صورت گرفته باشد. یکی این که سنایی به حضرت علی (ع) به عنوان پیشوایی دینی و مذهبی می‌نگریسته و بخصوص در ارتباط با مسائل عرفانی، آن حضرت را همانند بسیاری از متصوفه و اهل ذوق مقتدای خود می‌دانسته است و طبیعی است که در این مقام شیفته سخنان الهی، دین محور و عرفانی آن بزرگوار باشد. از طرف دیگر، سنایی - که حقیقتاً شاعر و ادیبی است توانمند و سخن‌شناس - قطعاً کلام ادیبانه

و نیرومند خداوند سخن او را مجذوب خود می‌کرده است؛ از این رو بازتاب این کلام در ظاهر و باطن اثر مهم و انعکاس دارد که در این مقاله تنها به گوشه‌هایی از آن اشاره شد.

منابع

- 1- بغدادی، عبدالقاهر. (1333). الفرق بین الفرق، محمد جواد مشکور، تبریز: حقیقت.
- 2- سراج، ابونصر عبدالله بن علی. (۱۳۸۱). اللمع فی التصوف، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی مجتبی، تهران: اساطیر.
- 3- سنایی، ابوالمجد. (1359). حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- 4- سید رضی. (1378). نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- 5- مجلسی، محمدباقر. (1363). بحار الانوار، طهران: دارالکتب الاسلامی، چاپ سوم.
- 6- مطهری، مرتضی. (1361). سیری در نهج البلاغه، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- 7- میدی یزدی، کمال الدین. (1379). شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، تصحیح حسن رحمانی و ابراهیم اشک شیرین، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ دوم.
- 8- میبیدی، رشید الدین. (1339). کشف الاسرار و عدة الابرار، ج 5، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: چاپ تابان.
- 9- وطواط، رشیدالدین محمد. (1374). مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب، تحقیق دکتر محمود عابدی، تهران: بنیاد نهج البلاغه.